

# داستان‌های لس آنجلس

## آثار نویسندگان بزرگ درباره‌ی این شهر

به کوشش جان میلر

مترجم ن. خواجوی نوری



تهران ۱۳۹۷

## فهرست

۷	سخن ناشر
۹	پیش‌گفتار مترجم
۱۷	مقدمه به قلم ایو بییتر
۲۵	ف. اسکات فیتس جرالده: یکشنبه‌ی نحس
۳۶	کیت بریورمن: نواحی نخل
۵۲	اسکار زتا آکوستا: شورش سوسک‌ها
۶۷	سم شپرد: دفتر ثبت روزانه‌ی هتل
۷۲	جان فنته: از خاک پیرس
۸۲	هلن هانت جکسون: رامونا
۱۰۰	نتنیل وست: روز ملخ
۱۱۱	جک وب: نشان
۱۳۱	ریموند چندلر: نویسندگان در هالیوود
	چارلز براکت، بیلی وایلدر و دی. ام. مارشن جونیور: فیلم‌نامه بلوار
۱۴۱	سانست
۱۷۴	مارتین ایمیس: پول
۱۸۱	هنری میلر: شب‌نشینی در هالیوود
۱۹۴	سارا بیکس بی اسمیت: روزهای خستی
۲۲۰	ادواردو گالیانو: برنده، بازنده، برشت، کارمن، میراندا، ریتا، مریلین
۲۳۵	چارلز بوکوفسکی: هالیوود
۲۴۷	ضمیمه: نیم‌نگاهی به تاریخ و رؤیای آمریکایی
۲۷۳	منابع

به سکین عزیز و به همه‌ی مهاجران در غربت...

## سخن ناشر

داستان‌های لس آنجلس مشتمل بر داستان‌های کوتاه، بحث و بررسی در خصوص فیلم‌نامه‌نویسی، معرفی بیلی وایلدر کارگردان معروف امریکایی و همکار فیلم‌نامه‌نویس‌اش چارلز برکت است که دوبار به خاطر فیلم‌نامه‌هایش جایزه‌ی اسکار را ربود، ترجمه‌ی فیلم‌نامه بلوار سانست او به‌مثابه‌ی یکی از آثار برتر وی و نیز ضمیمه‌ای است در خصوص تاریخ امریکا از بدو شکل‌گیری تاکنون که چشم‌اندازی عمیقاً متفاوت از این کشور به دست می‌دهد.

مترجم کتاب، ن. خواجوی نوری خود قریب به دو دهه در لس آنجلس زیسته و با کنجکاوی روشنفکری فرهیخته ضمن بررسی روابط و مناسبات مردم ایالت مزبور که از اقوام، ملل و نژادهای مختلف در آن سکنی گزیده‌اند، لایه‌های پنهان جامعه را نیز کاویده و اندوه غربت یک ایرانی و تعلق وی به وطن و نیز جاذبه‌های ماندگاری آن ایالت برای مردم عمدتاً مهاجر را به‌منزله‌ی سوژه‌های ترک خورده یا دوپاره به دست داده است.

افزون بر پیش‌گفتار مترجم، ایوب‌بیتز، منتقد معروف لس آنجلس تایمز نیز مقدمه‌ای بر کتاب حاضر نگاشته است. پدر او از روسیه به لس آنجلس مهاجرت کرده و خود وی در آن‌جا به دنیا آمده، از کودکی با هنرمندان روس زیسته و ضمن شرح حسب حال خود دلایل رویکرد نویسندگان گوناگون به این شهر، موفقیت برخی و سرخوردگی بعضی را بر رسیده است.

داستان‌های لس آنجلس برخلاف اکثریت قریب به اتفاق فیلم‌های امریکایی که بر قهرمانان صاحب فضیلت، بشردوست و ضد شر تأکید می‌ورزند، به لایه‌های تاریک زندگی در امریکا نقب می‌زنند و واقعیت‌های تکان‌دهنده‌ای از آن به دست می‌دهند. بدیهی است قدرت تأثیرگذاری و تأمل‌برانگیزی داستان‌ها متفاوتند. به عبارت دیگر صناعت ادبی، خلاقیت بیانی و ژرفای اندیشگی بعضی

داستان‌ها بر بعض دیگر می‌چربند ولی عمدتاً متضمن محورهای مشترکی هستند که جنبه‌های مختلف زندگی در لس آنجلس را به چشم می‌کشند. بعضی از داستان‌ها نیز معطوف به روابط و مناسبات پشت پرده‌ی هالیوودند و نشان می‌دهند که برخلاف الگوسازی‌های خوش‌بینانه‌ی فیلم‌های هالیوودی چه جهان عجیب و غریبی پس پشت ظواهر پرزرق و برق آن نهفته است. داستان‌های لس آنجلس با کاوش در ایده‌ها، رفتارها و روابط بین اشخاص منظره‌ی تازه می‌کشایند و شناختی نو به همراه می‌آورند که ممکن است هم برای خوانندگان مفید واقع شود و هم نویسندگان.

### پیش‌گفتار مترجم

لس آنجلس، کلان‌شهری است که بسیاری از سال‌های زندگی‌ام را در آن سپری کردم، شهری که بیش‌ترین جامعه‌ی ایرانی خارج از کشور را در خود جای داده است، این شهر در شهر، که هر شهر یا محله، جایگاه یکی از اقوام روی زمین است انگار به هیچ‌کجای دنیا حتی به دیروز خودش هم شبیه نیست. بخش‌هایی از این شهر با آدم‌هایش با سرعتی باورنکردنی در حال تغییر است. در واقع، آدم‌ها موضوع اصلی تغییر هستند و ظاهراً هیچ راه دیگری هم وجود ندارد. همه در این جا به زودی خود را در جریان تند رودخانه‌ای می‌یابند که معلوم نیست به چه دریایی می‌ریزد. چنین به نظر می‌رسد که باید هم‌رنگ جماعت شد تا به رستگاری دست یافت. کم‌تر کسی هم یافت می‌شود که عطایش را به لقایش ببخشد. خیرگی و بوق و کرنای این شهر سال‌ها است که مجال تفکر مستقل را از بسیاری ربوده است؛ زیرا مغناطیس قدرت هیچ مقاومتی را تحمل نمی‌کند. این‌جا شهری است پر از زیبایی و زشتی. هر چیز در این شهر نمادی است از این تضاد. لس آنجلس سال‌ها است که مصداق کلمه‌ی کلان‌شهر جهانی شده است و آن راهی را می‌رود که امریکا می‌رود! راستی امریکا به کجا می‌رود؟ بسیاری از ما چندین و چند سال از زندگی‌مان را در این شهر گذرانیم، چه چیزی ما را بدین دیار کشاند؟ چه به دست آوردیم، چه از دست دادیم؟ این روزها و شب‌ها چگونه بر ما گذشتند، چه دوستان خوبی، چه زندگی پر فراز و نشیبی. دیگران درباره‌ی ما چه فکر می‌کنند، آیا واقعاً در خوشی و نعمت به سر بردیم! راستی از ایران چه خبر؟ از آن‌جا چه خبر؟ نیمی از ما این‌جا است، نیم دیگر آن‌جا و همه در تلاش معاش عمر کوتاه را سپری می‌کنیم و این چنین

تاریخ ما پر شده است از توفان‌ها و دربدری‌ها<sup>۱</sup>.

زمانی شاعری به شهر ما آمد و سخن‌ها گفت، شاعری که حالا در میان ما نیست. حرف‌های او چنان متفاوت می‌نمود که خواب خیلی‌ها مان را پراند و «رؤیای شیرین» بسیاری را آشفته کرد. خیلی از موافقان و مخالفان او مدت‌ها بود که چنان تکان سختی نخورده بودند. شدت این تکان از زلزله‌ی هفت ریشتری سال ۱۹۹۴ لس‌آنجلس - نورتریج هم بیشتر بود. زلزله نورتریج کم و بیش یک سالی همه را وادار به تکرار مکررات دربارهی زلزله کرد - دکترهای این‌جا این‌جور توصیه می‌کردند تا تنش‌های درونی بیرون بریزد - اما حرف‌های او تا مدت‌ها ما را نه فقط در این‌جا، در همهی گوشه و کنار دنیا به دو دسته‌ی مخالف و موافق بدل ساخت که پیکار بی‌امان هریک برای اثبات حرف خود تا مدت‌ها ادامه داشت. ما چقدر فرق کرده بودیم و خود نمی‌دانستیم، می‌گفت «بسیاری حافظه‌ی تاریخی خود را از دست داده‌اند». می‌گفت «زندگی یک حادثه است، یک اتفاق، و بسیار کوتاه است و اتفاقاً، اهمیت آن هم در همین کوتاه بودن آن است. فرصت بسیار کم است، باید یادگاری انسانی از خود به جای گذاشت.»

بسیاری از ایرانی‌ها برای اولین بار در طول عمرشان به «یک جامعه اقلیت» تبدیل می‌شدند و حالا باید با چنگ و دندان، همراه با عقل برای تنازع بقا خود می‌جنگیدند. حالا قدر ایران را بیشتر می‌دانستند. ولی افسوس که جریان تند رودخانه، مجال فکر کردن و به عقب نگریستن را هم از انسان سلب می‌کند. حالا بعد از چند سال جان‌کندن دیگر راه برگشتی هم به نظر نمی‌رسید. چطور می‌شود از آن همه «نعمت و آزادی و قانون و فراوانی» چشم پوشید و برگشت. خیلی‌ها تمامی فامیل و آشنایان درجه یک و دو و سه و... را هم دور خود جمع کرده‌اند و تنها دغدغه‌شان خاطرات گذشته است: یاد شمیران بخیر، یاد تهران بخیر، یاد شمال، ... مهاجران دربارهی خود می‌گویند: مردان در گذشته، زنان در حال و فرزندان در آینده سیر می‌کنند. و این سرآغاز حکایت غم‌انگیزی از جدایی نسل‌ها از یکدیگر در خارج از کشور است.

لس‌آنجلس اما با مهربانی مادرانه‌ای همه را در خود می‌پذیرد، صبح‌ها همه

۱. مرزهای ایران از ابتدای تاریخ آن در قرن هفتم پیش از میلاد تاکنون تغییرات فراوان کرده است. اقوام مختلف به ایران مهاجرت کرده‌اند یا از ایران به خارج رفته‌اند. این سرزمین در حدود پانزده قرن، یعنی دوسوم تاریخش، در دست حکام خارجی بوده است. معنی هنر، هربرت رید. ترجمه‌ی نجف دریابندری. ص ۸۳

به شما سلام می‌کنند، ایرانی‌ها، چینی‌ها، لاتینی‌ها و البته خود امریکایی‌ها. در لس‌آنجلس ظاهراً هیچ‌کس خارجی محسوب نمی‌شود. فقط وقتی با ماشین وارد اتوبان‌های پنج‌راه می‌شوی باید به سرعت خودت را به سرعت ترافیک برسانی وگرنه در صورت وقوع حادثه‌ای شما مقصر شناخته می‌شوی. آن‌چه این‌جا مطرح است گفتمان دارا و ندار است. سرعت در رسیدن به ثروت و گریز از فقر به هر قیمتی. مسابقه پشت مسابقه، چشم هم چشمی، رقابت از پس رقابت و ستیزه پشت ستیزه، این‌جا ایرانی‌ها همانند سایرین جذب قطب‌های مختلفی شده‌اند؛ شاید بتوان گفت لس‌آنجلسی‌ها، پول‌دارتر و بازاری‌تر، اورنج‌کانتی‌ها تحصیل‌کرده‌تر و اشراف‌مآب‌تر، و فقط پول و موفقیت‌های فردی آمال و آرزوی بی‌پایان بسیاری از آن هردو است.

آدمی هرکه باشد و از هرکجا آمده باشد، این‌جا به تدریج امریکایی می‌شود. این امریکایی شدن عجبا که مدت‌ها است همچون بختکی روی دنیا افتاده است. این امریکایی شدن اصلاً یعنی چه؟ اروپایی‌های اولیه وقتی مجبور به مهاجرت به امریکا شدند، خاطرات و آرزوهای گنگی در خود داشتند - این مهاجرین واقعاً چه کسانی بودند و دنیای خشن نو، چگونه دنیایی بود؟ حالا گیریم برگردیم کشورمان، به «وطن، خوب که چی؟! مگر نه این‌که دلال‌ها مملکت را روی سرشان گذاشته‌اند و مردم را سر «کار» و «دو دره» کرده‌اند! نه پایین‌شهری‌ها از بالا‌شهری‌ها خبر دارند و نه بالا‌شهری‌ها از پائینی‌ها. برای خیلی‌ها چهار خیابان آن‌طرف‌تر مرز فرهنگی است و از آن به بعد شهر را بلد نیستند. انگار یک کشور خارجی است با زبان و فرهنگی متفاوت.

\* \* \*

کتاب *داستان‌های لس‌آنجلس*، تلاشی است واقع‌گرایانه، صمیمی و به‌دور از تبلیغات «پرفروش‌ترین‌ها». این مجموعه به لس‌آنجلس و لس‌آنجلسی‌ها می‌پردازد که توسط برخی از سرشناس‌ترین نویسندگان امریکایی (برخی به هنگام اقامت خود در این شهر) نگارش یافته است. این داستان‌ها دوره‌ی خاصی از تاریخ مردم این شهر را دربرمی‌گیرد، یعنی از سال‌های ۱۸۰۰ تا ۱۹۸۰. این داستان‌ها خیلی به دل من می‌نشیند، غمگین‌ام هم می‌کند. درست مانند لذت و غمی که از شنیدن موسیقی و آوای ایرانی در آدم به وجود می‌آید. غمی که به

۱. اصطلاح «سرکاری» یا «دو دره» در ادبیات عامیانه تهرانی‌ها خیلی رایج شده است ولی خودمانی‌اش همان «دست به سر کردن» است. «سنگ قلاب کردن»، گرم کردن سر طرف به کاری یا چیزی برای منحرف ساختن فکر او، دنبال نخود سیاه فرستادن...